

«مسائلی چند پیرامون خانقاه چلبی اوغلو و ارتباط آن با مولویه»

علی کارگر پیشه^۱

مدرس دانشگاه پیام نور ماهنشان

چکیده مقاله:

در فاصله چند صد متری جنوب غربی سلطانیه - خدابنده، خانقاهی معروف به «چلبی اوغلو» قرار گرفته که در اصطلاح محلی «کچه بورک» می‌نامند. چسبیده به خانقاه آرامگاهی وجود دارد که بنا به تصریح منابع و نظر باستان شناسان متعلق به شیخ براق بابا مرشد براقیه می‌باشد. پیروان این طریقت ارتباط تنگاتنگی با مولویه (که به توسط مولانا جلال‌الدین مولوی بلخی بنیانگذاری شده) داشتند. به نظر می‌رسد در توسعه افکار و آموزه‌های مولویه، اتحاد رهبران این طریقت با براقیه سلطانیه سبب ایجاد خانقاه چلبی اوغلو شده است. تعامل این دو طریقت باعث انتساب براقیه به چلبی اوغلو عارف فرزند سلطان ولد شده است نه اینکه آرامگاه چلبی در این مکان واقع باشد و یا وزیر مغولی، چلبی نام این خانقاه را به نام خود ساخته باشد. در نهایت اینکه سلطانیه شهری جدید ساخت است و خانقاه چلبی اوغلو ارتباطی با رباط ندارد.

کلید واژه‌ها:

عرفان، عارف، خانقاه، رباط، مولویه، شیخ براق بابا، براقیه، چلبی اوغلو.

1- Alikargarpisheh@yahoo.com

پیشگفتار

رسیدن به سعادت واقعی هدف اصلی انسان در زندگی اجتماعی است، او می‌کوشد با شناخت خود به حقیقت زندگی دست یابد این گفته را حدیثی از پیامبر مؤید است: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»^۱ در این بعد عرفان یکی از راههای وصول به حقیقت با تأکید بر کشف و شهود همراه با تزکیه نفس است، عرفان معرفت قلبی است که از طریق شهود باطنی حاصل می‌شود، علم به خدای سبحان در اسماء و صفات است؛ علم به مبدأ و معاد، حقیقت عالم و ذات الهی است. اما جسورانه‌ترین روش تحصیل کمال مطلوب و والاترین اشتیاق روحانی دینی عرفان عملی است که روابط و وظایف انسان با خود، با اجتماع و با خدا را بیان می‌کند دانش مبتنی بر عرفان را معرفت خوانند که مجاهده ای برای آزاد ساختن نفس از تنگنای قیود و اتصال به مبدأ می‌باشد. سالک این راه را «عارف» می‌نامند. او واجد مقام عرفان است، باید مقامات و منازل را طی کند تا به قله رفیع انسانیت برسد، وصول به این درجه کار عقل و اندیشه نیست بلکه کار دل و مجاهده و تهذیب نفس است. یعنی سالک متحرک و پویاست از خدا می‌آغازد و به خدا می‌انجامد: *أَنَا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*.^۲

این سیر عرفانی در گذر زمان از حالت انفرادی به فعالیت‌های دست‌جمعی بدل شد که مجموعه‌ای از قوانین و رسوم خاص را دربرمی‌گرفت. مسلک‌ها و طریقت‌های مختلفی را به وجود آورد که هر کدام برای خود پیروانی داشتند. اینها برای انجام مراسم‌های خود در تقرب و وصل در محلی به نام خانقاه جمع می‌شدند که شناخت درست این اماکن، علت پیدایی و عوامل شکل‌گیری؛ سیر تکوین و ایجاد آن؛ زمینه‌های مذهبی و اجتماعی؛ ترقی و توسعه؛ آداب

۱- بحارالانوار، ج ۲ ص ۳۵۵؛ این روایت در «غرر الحکم» از امام علی (ع) نیز آمده است.

۲- قدیمی، مهدی، نگرش جامعه‌شناسی به زمینه‌های اجتماعی پیدایش عرفان، فصلنامه تخصصی عرفان، سال چهارم، شماره چهاردهم، ص ۱۲۶ - ۱۲۹.

و رسوم؛ ساختارها و سازمانها و سرانجام افول و قهقرایی در جهان اسلام از اهمیت بسزایی برخوردار است، چه بسا در عرصه تحولات سیاسی نیز تأثیر زیادی داشتند مانند طریقت صفویه.

در قرن هفتم هجری تصرف و عرفان تحت تأثیر عوامل گوناگون اجتماعی - سیاسی، با صبغه مذهبی - فلسفی به حیات خود ادامه داد، اما با حمله مغول دوره انقطاعی روی داد که پس از آن حیاتش دوباره از سر گرفته شد. ظهور مولویه، صفویه، بکتاشیه گواه گفته فوق است. از خصوصیات این قرن بود که خانقاه از نظر کارکرد و نقش، ریخت و ساختار اهمیت و کثرت بیشتری یافت و بر تحولات اجتماعی - سیاسی تأثیر گذاشت: وظایفی چون تعلیم و تربیت مدیران، هدایت و ارشاد طالبان و متقاضیان را عهده‌دار شد. از جمله خانقاه‌های این دوره خانقاه مهجور و ناشناخته «چلبی اوغلو» است که در شهر سلطانیه واقع شده، تحقیقی پیرامون منشأ و اصل آن انجام نشده است.

در این مقال مهمترین مسائلی که مورد بررسی قرار می‌گیرد از این قرار است: آیا مقبره کنار خانقاه چلبی اوغلو آرامگاه اولو عارف چلبی نوه پسری حضرت مولانا جلال الدین بلخی است؟ چه مدارکی و شواهدی این گفته را تأیید می‌کند؟ اگر نه، چرا این مکان به نام «چلبی اوغلو» معروف شده است؟ آرامگاه متعلق به کیست؟ چه پیوندی بین صاحبان این خانقاه با عارفان مولویه وجود داشت؟ آیا خانقاه به نام «چلبی وزیر مغولی» ساخته شده است؟ مدارک و اسناد از این مورد چه چیزی در دست است؟ آیا خانقاه چلبی اوغلو به جهت نزدیکی به آسیای صغیر و هم مرزی تقریبی با جهان کفر، در خط سیری از رباط به خانقاه تبدیل شده است؟ یا مدارک غیر این را ثابت می‌کند؟ در منطقه سلطانیه کنونی، پیران و بزرگان، این خانقاه را «کچه بورک» می‌خوانند، این عنوان به چه معنایی بوده چرا به این نام اطلاق می‌شود؟ هدف این پژوهش رسیدن به پاسخی منطقی با عنایت به منابع اصلی پیرامون مسائل فوق می‌باشد که از نظر پیشینه تحقیقی نیز مورد بررسی نقادانه قرار نگرفته است تنها کتابی که چنین دیدگاهی به موضوع داشته مقاله‌ای است از کتاب «بناهای آرامگاهی زنجان» اثر هوشنگ ثبوتی است با نگاهی مختصر و بدون تدقیق در منابع دست اول. نگارنده این سطور با در نظر داشتن اعتبار و اهمیت منابع اصلی و پایه‌ای به تحقیق در این موضوع پرداخته است.

خانقاه چلبی اوغلو و مسائلی پیرامون آن:

بنا به تصریح افلاکی تذکره نویس مولویه در قرن هشتم هجری پس از غازان خان که سلطان محمد خدا بنده اولجایتو به سریر سلطنت ایلخانی تکیه زد. بعد از اندک مدتی به آیین تشیع گراییده رافضی شد. او قصد داشت «سب صحابی کرام» نماید، حتی به منظور بیرون آوردن «جسم پاک صدیق اکبر (ابوبکر) از جنب صدیق اعظمش (پیامبر اکرم (ص))» جماعتی را فرستاد، نقب زدند. خطبای ممالک روم از ذکر نام مبارک صحابی منع شدند. چون این خبر به پسر و جانشین مولوی سلطان ولد رسید فرزندش اولو عارف چلبی را خوانده به وی گفت: «راست به اردوی خان برو و آن خر بنده مسکین را دریاب» و او را از آتش دوزخ برهان. اگرچه این دستور بنا به موانع تقدیر در همان موقع واقع نگشت زیرا سلطان ولد در این هنگام فوت شد، ولی در تاریخ ۷۱۵ ه. ق. اولو عارف عازم سلطانیه، پایتخت ایلخانان و مقر حکومتی اولجایتو گشت چون به ولایت ارزروم رسید، از سفر آخرت اولجایتو باخبر شد.^۱ با این همه به سفرش ادامه داده به سلطانیه رفت در حالی که «هنوز اکابر سلطانیه در لباس عزا بودند»، اولو عارف در زاویه^۲ به سماع پرداخت و در دیدارش با بزرگان و ابوسعیدخان به آنها تعزیت گفت.^۳ یحتمل سماع اولو عارف در زاویه شیخ سهراب مولوی، در کنار بقعه شیخ براق بابا انجام شده چه در صفحاتی آتی کتاب مناقب العارفین آمده «چون حیران امیر جی بقونیه رسید و زیارت حضرت تربه (آرامگاه مولوی) را دریافته چلبی ما مذکور را در عین تربه مبارک سماع داد و در کنارش گرفته فرمودش که عید کوچک آینده او میدست که باز در سماع شما باشیم و کلاه سپید خود را بر سر او نهاد».^۴ با وقوف به این مطلب که حیران از خلفای شیخ

۱- اولجایتو در تاریخ ۲۸ رمضان ۷۱۶ ه. ق. در سلطانیه فوت شد. ر. ش. : تاریخ ایران کمبریج از برآمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت - ایلخانان، گردآوری جی. آ. بویل ترجمه حسن انوشه، ج ۵، ص ۳۸۰.
 ۲- یک محل فردی و حجره ای شخصی در یک مجتمع ساختمانی همانند حجره طلاب علوم دینی در حوزه ها. بدان جهت زاویه گفته می شود که سالک می تواند در آن کنج و گوشه آرام گرفته با فراغ بال خاطر به خود و خدای خویش بپردازد. در ساختمان خانقاه علاوه بر حجره هایی که به سالکان تعلق داشت، زاویه ای نیز مخصوص شیخ و مدیر خانقاه بود. ر. ش. تاریخ خانقاه در ایران ص ۹۸.

۳- مناقب العارفین، ص ۸۵۸ - ۸۶۱.

۴- همان، ص ۸۶۲.

براق بابا بوده این قضیه مسلم می‌گردد که سماع اول اولوعارف در سلطانیه احتمالاً در زاویه شیخ سهراب مولوی در کنار آرامگاه شیخ براق بابا واقع گشته است و در سفر دوم نیز در همین زاویه به آسایش پرداخته‌اند.^۱ از سوی دیگر نظر به اینکه اولوعارف چلبی با هر طریقتی همسویی و همراهی نمی‌نمود و «شاهد معنی خود را از دیده‌ی نامحرمان ... مستور می‌داشت»^۲ طریقت‌های صوفیانه را دوست نداشت و آنها را به دیده‌ی حقارت می‌نگریست. درویشان آقا شهری را مردمی خوش، تابع رسوم و ظاهر گیر، اما بی‌خدا دانسته که از سر خود بی‌خبرند در نتیجه از خدا نیز بی‌خبرند از حقیقت «و هو معکم» محجوب و خدا خوانند نه خدا دان. چه، ارواح یاران خود را خدادان ذکر کرده و در طریقتش دانا را مرد خدا دان می‌خواند نه مرد خدا خوان. یا در جایی دیگر سجده‌ی صوفی توقات را سجده‌ی کفر محض می‌داند که از بشریت گذر نکرده تا به ملکیت برسد.^۳ اگرچه برخورداردی این گونه با طریقت‌ها داشت ولی در سلطانیه به دیدار حیران امیرجی رفته، او را پسندیده بود.^۴ این موضوع مؤید قرابت و نزدیکی طریقت براقیه با مولویه در آداب و رسوم، آموزه‌ها و شیوه سماع می‌باشد، اینکه براقیه خدا دان بودند نه خدا خوان. چه، اگر غیر این بود اولوعارف بی‌تعارف از خلفای آنها استقبال آنچنان گرمی نمی‌نمود که هیچ، «در سال آینده در همان روز» در سلطانیه در کنارشان برای سماع اجتماع نمی‌کرد.^۵

اولوعارف چلبی دقیقاً می‌دانست که طریقت مولوی با حال و هوای شطار تأسیس یافته با اهل فتوت و براقیه که از بابائیه منشعب شده بودند و براق بابا را پیرطریقت خود می‌دانستند روابط بسیار نزدیکی داشت. چون وارد سلطانیه شد حیران از وی استقبال نمود همو بعد از این تاریخ به قونیه رفت و تربت مولانا را زیارت کرد. از مجلس سماع، چلبی^۶ او را در کنار گرفت

۱- همان، ص ۸۹۶.

۲- همان، ص ۸۷۳.

۳- مولویه بعد از مولانا، ص ۱۱۴-۱۱۶.

۴- پیشین، ص ۲۱.

۵- مناقب العارفین، ج ۲، ص ۸۶۲.

۶- چلبی در ترکی به معنی «آقا، خواجه و سرور» و لقبی است که از اصل معنی عمومی «سیدی» به طریق تقیید و تخصیص عام به خاص منصرف و در اصطلاح متقدمان به مولویه اختصاص یافته است خاصه حسام‌الدین. ر.

و کلاه خود را بر سر او نهاد.^۱

اولو عارف تقریباً ۲ سال بعد از بازگشت از سلطانیه به تاریخ ۲۴ ذی حجه ۷۱۹ ه. ق. در قونیه فوت شد. به تصریح افلاکی پس از بازگشت از لارنده چون به قونیه رسید بیمار شد. در این اثنا به زیارت آرامگاه مولانا مشرف شده به سماع پرداخت و در محل مرقدی که امروزه آسوده است دراز به دراز خوابید و فرمود «تُرْبَةُ الشَّخْصِ مَدْفُئَةٌ» دفینه وجود مرا در این جایگاه دفن کنید. بنا به وصیت او جسم خاکیش را در میان یارانش در همان مکانی که خود نشان داده بود به خاک سپردند.^۲

در بررسی و نگاه اول آنچه به ذهن خطور می کند اینکه افلاکی خود از مولویه بود و از مرشدش اولو عارف تبعیت محض داشت و با توصیه وی کتاب مناقب را تألیف نمود. پس نمی توان به اظهارات او اعتماد کامل کرد چرا که در ارائه وقایع، حقایق را به نفع طریق تبدیل نموده ممکن است پژوهشگران متأخر را در ورطه گمراهی بیاندازد. او در جایی خرد را «بنده کی خاک قدم بندگان مخلص اوست» (مولویه) خطاب می کند که به اشارت عالی سلطان العارفین مأمور شد کرامات و حکایات مولویه و اصحاب کبار از دیده ها و شنیده ها را در کتابی چون «تذکره الاولیاء» گرد آوری نماید تا ثوابی به دست آورد.^۳

اگرچه ممکن است افلاکی همانند سایر مناقب و تذکره نویس ها راه مبالغه در پیش گرفته باشد و اولیاء را در قد و قواره انسانهای فنا ناپذیر تصویر کنند،^۴ اما نظر به اینکه اکثر وقایعی که نقل کرده به مشاهدات خود یا افرادی که به آنان اعتماد داشته استناد جسته است (خاصه در موضوع مورد بحث ما یعنی زندگی اولو عارف چلبی خود شاهد عینی وقایع و همراه او بوده)

ش. لغتنامه دهخدا، علی اکبر دهخدا ذیل واژه چ. همچنین ر. ش. گزارش موقت طرح مرمت و احیاء خانقاه چلبی اوغلو، ج نخست (بخش اول)، ص ۲۴.

۱- مناقب العارفین، ج ۲، ص ۸۶۲

۲- همان، ص ۹۶۸-۹۷۳.

۳- همان، ج ۱، مقدمه مصحح، ص ۱۳.

۴- رد شدن جلال الدین از در قفل شده مدرسه مستنصریه شب هنگام (مناقب، ج ۱، ص ۲۴)؛ سخن گفتن حضرت خضر پیامبر با مولوی درباره رموز پنهان حقیقت (همان، ص ۳۴۸)؛ امر پیامبر به جد مولانا، علاء الدین محمد خوارزمشاه، وزیر وی و دختر خوارزمشاه در خواب مبنی بر ازدواج و وصلت حسین خطیبی (جد مولانا) با دختر خوارزمشاه (همان، ص ۸۷).

ذکر اسنادش به استثنای روایات غیر عقلانی ارزش و اعتبار زیادی دارد. از سوی دیگر باید دانست که تنها مدرک از مولویه در این دوره در کنار سایر مدارک و منابع قرار گرفته در طبق قیاس، خالی از اعتبار و ارزش که نیست بلکه دارای اهمیت زیادی است.^۱ از نظر گول پینارلی، افلاکی در عین آنکه شخص مؤمنی بوده با هیئت و علم ریاضی سر و کار داشته است به این سبب به اندیشه ای مثبت اتکا داشته به استناد این، در مناقب اکثر وقایعی که نقل کرده به مشاهدات خود یا افرادی که به آنان اعتماد داشته استناد جسته است، اکثر اطلاعاتی که ارائه داده با سنگ مزارها منطبق است، به استناد آنها می توان تاریخ را تصحیح نمود که خود دارای اهمیت و ارزش فراوانی است. او زبانی کاملاً روایی و نمونه بسیار زیبا و نغز فارسی مرسل را به دست داده است.^۲

در کل روایات او با کمی تأمل قابل اعتماد و محل توثیق قرار می گیرد. مقصود از این بررسی، بیان این منظور است که با عنایت به شاهد و سند معتبری چون افلاکی و شواهد دیگر که در ذیل خواهد آمد آرامگاه اولو عارف چلبی نمی تواند در سلطانیه باشد.^۳ به گفته گول پینارلی نیز آرامگاه اولو عارف چلبی در جانب چپ قسمت فوقانی تربت مولانا، بالای صفا و پیش از مرقد شیخ کریم الدین قرار دارد بر صندوقه قبر او کتیبه ای نیست.^۴ اما چرا خانقاهی که در سلطانیه واقع است به نام «چلبی اوغلو» معروف و مشهور است؟ این مسئله همچنان در ابهام باقی می ماند.

مطالب فوق را بررسی ساختار و بنای تقریباً محفوظ شده از عوامل طبیعی و انسانی خانقاه و آرامگاه بعلاوه تحقیقات ضعیف باستان شناسی تکمیل می کند. در ضلع جنوبی خانقاه به فاصله چند متری بنای گنبدی شکل آرامگاه وجود دارد که به تصریح محققان، این بنا و

۱- مولوی دیروز و امروز، شرق و غرب ص ۳۴۸-۳۵۸.

۲- مولویه بعد از مولانا، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۳- در کنار خانقاه «چلبی اوغلو».

۴- یکی از شباهت های اساسی بین بنای چلبی اوغلو و بناهای هم دوره آن در آسیای صغیر استفاده از سنگ به عنوان مصالح اصلی ساختمانی است. نظام معماری و شکل گیری و چیدمان عملکردها از تشابهات زیادی برخوردار است، از این نظر چلبی اوغلو با مدرسه یاقوتیه یا قوتیه ارزروم شباهت زیادی دارد. با این طرز تلقی پیوند چلبی اوغلو و ساخته شدن بنای آن با مولویه ارتباط بیشتری پیدا می کند. ر. ش. گزارش موقت طرح مرمت و احیاء خانقاه چلبی اوغلو، ج نخست (بخش اول)، ص ۲۸-۳۱.

ساختمان به دلایلی هیچ رابطه‌ای با خانقاه ندارد. جدا بودن مقبره و خانقاه، مصالح به کار رفته در آن‌ها نشان دهنده این است که این دو بنا هم‌زمان با هم ساخته نشده‌اند. دونالد ویلبر اختلاف زمان ساخت این دو را این‌گونه شرح می‌دهد: وضع آذربایجان مساعد برای فعالیت‌های ساختمانی نبود و همچنین خصوصیات سبک بنا در ابنیه این ناحیه که قبل از سال ۷۲۵ / ۷۲۶ ه. ق. ساخته شده‌اند دیده می‌شود و اگر تاریخ آن جدیدتر باشد باید ارتباط و شباهت زیادتری یا بنای بزرگتر داشته باشد، بنابراین احتمال می‌رود که مقبره قبل از خانقاه ساخته شده است و این محل از نظر تبرک برای خانقاه در نظر گرفته شده. آندره گدار سال احداث بنای خانقاه و احتمالاً مقبره را با توجه به کتیبه موجود در آن جا، سال ۷۳۲ ه. ق. به دست داده است. ولی به نظر می‌رسد سال ۷۳۲ ه. ق. سال نوشتن کتیبه در این بنای تاریخی باشد که متن آن نیز صراحتاً این مورد را تأیید نموده است.^۱ مطالعه کتیبه حک شده جرز جنوبی ایوان جنوبی در حل مسئله تاریخی خانقاه از اهمیت بسزایی برخوردار است قسمتی از این کتیبه از میان رفته ولی آثار باقیمانده در روشن شدن مسئله ما اعتبار زیادی دارد با عنایت به وجود نام «شیخ براق» در کتیبه و تحقیقات محققان و باستان‌شناسان این بنا به احتمال قوی متعلق به «شیخ براق بابا» از جمله بزرگان صوفیه دوره ایلخانی و از خاصان دربار سلطان محمد خدابنده بوده مدیران و خلفایی همچون حیران امیر جی داشته است.^۲ به طور قطع معلوم نیست شیخ براق بر طریقت مولویه بوده یا نه ولی آنچه شایان ذکر است اینکه در دوره خلیفه و جانشین وی ارتباط زیادی بین پیروان بلاقیه و مولویه وجود داشت که در سفر اولوعارف به سلطانیه، چلبی، خلیفه شیخ براق را به گرمی در آغوش گرفت. به تصریح صاحب کتاب تاریخ اولجایتو شیخ براق به سال ۷۰۶ / ۷۰۷ ه. ق. به عنوان ایلچی از سوی ایلخانان مغول به گیلان رفت در حدود لاهیجان گروهی از مردم گیلک بر او حمله نموده او را به قتل رساندند.^۳ با این تفاسیر اگر این مقبره را چنانکه تحقیقات باستان‌شناسی نشان می‌دهد آرامگاه شیخ براق، ایلچی ایلخانی بدانیم که به حکم سلطان محمد خدابنده نیز ساخته شده

۱- معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان، ص ۱۸۶-۱۸۵؛ بررسی آثار تاریخی سلطانیه، ص ۱۰۶-۱۰۵.

۲- مناقب، ج ۲، ص ۸۶۰؛ سرزمین زنگان (بناهای آرامگاهی استان زنجان)، ص ۴۴.

۳- تاریخ اولجایتو، ص ۷۰ و مولویه بعد از مولانا، ص ۹۹ پاورقی.

باشد، باید بنایی متعلق به سال های ۷۰۶ یا اوایل سال ۷۰۷ ه. ق. باشد.^۱ جلال و عظمت شیخ براق بابا در قالب یک بنای گنبدی شکل به صورت برجسته ای نمودار شده با پیگیری راه و روش او توسط مریدانش و تبلیغ بزرگی و کرامات و نیز موضوع زیارت مزار او و حصول تبرک و روایی حاجات نیز بدان پیوسته، آمد و شد عده‌ای را سبب گردیده است این آرامگاه به صورت هسته مرکزی و کانون فعالیت ظهور نموده سپس به اقتضای موقع و محل در پیرامون آن اتاقها و حجره هایی ساخته می‌شود و به تدریج گسترش می‌یابد که مورد استفاده مسافران و صوفیان قرار می‌گیرد. بنایی که از آرامگاه شروع شده همراه خانقاه به صورت یک مجتمع ساختمانی در می‌آید و به نام خانقاه و روضه مقدسه به سال ۷۳۳ ه. ق. تکمیل می‌گردد. از جمله چنین بناها و خانقاه ها می‌توان خانقاه شیخ صفی الدین اردبیلی ۷۳۵ ه. ق. در اردبیل یا حتی خانقاه خود جلال الدین مولوی ۶۷۲ ه. ق. در قونیه را نام برد.

اینکه این خانقاه را به نام چلبی اوغلو می‌خوانند به نظر می‌رسد نه اینکه واقعاً چلبی اولوعارف.^۲ در این جا دفن شده باشد (اگر چه هنوز به طور قطع نمی‌توان به آن پاسخ داد چرا که مستلزم انجام تحقیقات دقیق باستان شناسی و آزمایشات DNA می‌باشد)، بلکه انتسابی است که براقیه به چلبیان پیدا کرده‌اند. بدین گونه که قرابت و نزدیکی روابط براقیه با مولویه فرقه مذکور را زاده و متولد شده‌ای از مولویه جلوه داده است به طوری که حتی خود براقیه نیز به چنین انتسابی راقب بوده خود را پسر (اوغلو) چلبی دانسته چه بسا خود چنین نامی را بر خانقاهشان انتخاب نموده در تاریخ بر جای گذاشته اند تنها مدرکی که می‌تواند چنین تحلیل را گواه باشد تذکره احمد افلاکی است.^۳ گول پینارلی نیز به چنین انتصاب‌هایی

۱- با در نظر داشتن این مطلب و دانستن این موضوع که اولو عارف به سال ۷۱۹ ه. ق. فوت شد، در حالی که آرامگاه شیخ براق سال‌ها قبل توسط پیروانش احداث شده بود می‌توان قاطعانه گفت که مقبره متعلق به اولو عارف چلبی نیست مگر اینکه بپذیریم بنای آرامگاه سال‌ها پیش از فوت اولو عارف ساخته شده باشد که مدارک غیر از این را تأیید می‌کنند.

۲- از آنجا که پس از او اولو عارف، برادر و جانشین وی، امیر عابد چلبی در زمان ابوسعید بهادر (۷۳۶-۷۱۶ ه. ق) بر آن بود که به اردو (سلطانیه) رود، چون مورد التفات و توجهی که شایسته او باشد ابراز نشد از تبریز بازگشت، می‌توان حدس زد که انتساب چلبی اوغلو به اولو عارف بیشتر است تا سایر چلبی‌ها (مناقب العارفین، ج ۲، ص ۸۹۱).

۳- مناقب العارفین، ج ۲، ص ۸۵۸-۸۶۲.

اشاره کرده می‌گوید: در دوره‌های نخستین، به پیروان سلطان ولد، ولدی به منتسبان اولوعارف چلبی، عارفی و حتی به مدیران امیر عابد چلبی، عابدی، می‌گفتند.^۱ بعید نیست که براقیه و گروه‌های وابسته به مولویان سلطانیه نیز با انتساب به چلبی، خود و خانقاهشان را «چلبی اوغلو» نامیده باشند.^۲

در مناقب العارفین از شخصی به نام « شیخ سهراب مولوی » و زاویه او در سلطانیه نام برده شده که در سفر دوم اولوعارف چلبی به این شهر، مرشد و مریدان در زاویه مذکور به آسایش قیلوله رفته بودند.^۳ به درستی معلوم نیست شیخ سهراب مولوی که بود و در چه برهه زمانی در سلطانیه بوده؟ به گفته‌ی پینارلی، شیخ سهراب باید خلیفه مولانا بوده باشد که در سلطانیه خانقاه مولویه تأسیس نموده است.^۴ چون مولانا بعد از شمس هرگز مشغول چنین کارهایی نشده و او را قبل از آمدن شمس خلافت داده است.^۵ هم او در جایی دیگر که خلفای اولوعارف چلبی را نام می‌برد به شیخ سهراب مولوی اشاره کرده می‌نویسد: در سلطانیه نیز زاویه ای از سوی مولویان دایر شده در آنجا شخصی به نام شیخ سهراب مولوی، شیخ و خلیفه بوده است.^۶ اولوعارف ماهرانه دریافت که از نفوذ پدر و جد خود چگونه بهره‌برداری کند. سلطان ولد عاشقان مولانا را در مرکزی گرد آورده برای اداره آن مرکز اوقافی دست و پا کرد. به اطراف خلیفگانی فرستاد و به گشایش خانقاه‌های وابسته به مرکز همت گماشت.

اولوعارف نیز با سیر و سیاحت تا زمان مرگ خود در همان طریق گام برداشت در زمان عارف در شهرهای سلطانیه مرکز اداره ایلخانان و کوتاهی‌ه در آناطولی زاویه‌ای منسوب به

۱- مولویه بعد از مولانا، ص ۲۳۷-۲۳۸.

۲- ممکن است این سؤال به ذهن خواننده متبادر شود که چرا اینها خود را «مولوی» یا «مولویه» نخوانده‌اند؟ به نظر می‌رسد هیچ گروهی خواهان این نیست که هویت و استقلال خود را از دست بدهد به همین دلیل براقیه و گروه‌های وابسته به این طریقت نیز جهت تمایز از مولویان اسم خاصی با حدود مشخص تقریبی برای خود برگزیده‌اند.

۳- مناقب العارفین، ج ۲، ص ۸۹۶.

۴- به همین دلیل او را مولوی خوانده‌اند.

۵- مولویه بعد از مولانا، ص ۲۳۷-۲۳۸ و ۳۰۲.

۶- همان، ص ۱۱۸.

مولویان دایر بود.^۱ اگر چه گفته گول پینارلی کمی افت و خیز دارد ولی به نظر می رسد شیخ سهراب در زمان سلطان ولد و یا پسر وی، اولوعارف به عنوان خلیفه به سلطانیه رفته باشد و احتمالاً زاویه او در کنار آرامگاه شیخ براق بابا بوده که با گسترش پیروان مولویه و براقیه به خانقاه تبدیل شده است. نکته‌ای دیگر که باید بدان پرداخت این که اخیراً نظریه‌ای بدون تکیه بر اسناد معتبر و متون اصلی به وجود آمده که متأسفانه بر تحقیقات اهل میراث فرهنگی سلطانیه سایه افکنده، این است که چون ایلخان اولجایتو شهر سلطانیه را بنا نمود وزراء و بزرگان هرکدام برای خود محله‌ای بنا کرده به منظور جلب توجه ایلخان و کسب امتیاز بیشتر با یکدیگر رقابت می کردند. خواجه رشیدالدین فضل اله همدانی محله رشیدی را به وجود آورد، «چلبی اوغلی» نیز که یکی از وزرای مغولی ایلخان بود محله‌ای در نزدیکی آرامگاه سلطان محمد خدابنده در نظر گرفت و به دستور سلطان محمد خدابنده به ساخت آن اقدام نموده برای خود نیز مقبره‌ای ساخت.^۲

با تدقیق در منابع، هیچ اثری از شخص یا اشخاصی با نام «چلبی اوغلو» یا «چلبی» در دوره ایلخانی نیست که متصدی امور اداری و دیوانی باشد تا چه رسد به اینکه او وزیر بوده، چرا که در دوره ایلخانی نیز به مانند سابق وزیر رکن دوم ساختار سیاسی ایران بعد از «ایلخان» بود. چگونه ممکن است وزیری هرچند کم اهمیت در این دوره وجود داشته باشد، بدون این که حداقل یکی از منابع به آن اشاره کرده باشند. با در نظر گرفتن تاریخ نگاری همه سو نگرانه رشیدالدین فضل اله همدانی با تألیف «جامع التواریخ» این امر محال می نماید. با کمال تأسف باید اذعان داشت که مسئولین کنونی میراث فرهنگی سلطانیه بر باور فوق الذکر اعتقاد پیدا کرده‌اند. البته این موضوع جز در کتاب جغرافیای تاریخی سلطانیه اثر محمدعلی مخلصی و به تبع آن در رساله‌ای کوچک در کتابخانه میراث فرهنگی زنجان، مکتوب نیست یا لااقل به رؤیت نگارنده نرسیده است. رساله اخیر، در تحقیق تاریخی کاملاً بی اساس می باشد مگر بخش مطالعات کالبدی خانقاه که جنبه تحقیقی داشته دارای اعتبار است.

۱- همان، ص ۱۲۵-۱۲۷.

۲- جغرافیای تاریخی سلطانیه، ص ۶۹ و جزوه «مرمت ابنیه خانقاه چلبی اوغلی» تحقیق دانشجویان دانشگاه معماری و شهرسازی، ریحانه زاهدی؛ تمنا وکیلی و مریم ابراهیمی، موجود در کتابخانه میراث فرهنگی زنجان، ص ۳۷-۴۲.

از مسائل دیگری که تحقیق پیرامون خانقاه «چلبی اوغلو» بایست مورد توجه قرار گیرد اینکه آیا این خانقاه رباط بوده، در گذر زمان به خانقاه تبدیل شده است؟ آیا در این زمینه مدارک و مستندات موجود است؟

رباط یعنی «پاسگاه مرزی»، «کاروانسرا» و حتی «خانقاه»، در قرآن نیز با تعبیری چون «رَبَطْنَا، لِيَرْبُطَ، رَابِطُو، رِبَاطِ الْخَيْلِ» به کار رفته به معنای «اطمینان و آرامش»، «استعداد» می تواند منشأ خانقاه باشد که ریشه در جهاد با نفس دارد. جهاد برای مسلمانان واجب عینی و ششمین رکن عبادت اسلامی است که موجب رباط سازی و رباط نشینی در مرزها گشت. انجام عبادت و فریضه دینی (جهاد اصغر)، صوفیان را به رباطها کشاند. در این مورد هم اهل صفة سرمشق آنها بودند. در این اثنا، مرابطان و صوفیان فارغ از جهاد در زاویه رباط عزلت گزیده به فکر فرو رفته راههای ارتباط با خدا را می جستند یکی از همین راهها، مبارزه با نفس اماره یا جهاد اکبر بود. نفس اماره، دشمن ترین دشمنان بود که صوفیان از دشمن کشی به نفس کشی رسیدند آنها در رباطهای مرزی پایه های عملی مسلک تصوف را پی ریزی کردند. بدین جهت رباطها نخستین مراکز افکار و اعمال خانقاهی بودند. حتی نخستین خانقاهها در نقاط مرزی به وجود آمدند که در آن مسائل نظری و عملی مسلک طریقت تشریح و تبیین می شد.^۱

با در نظر گرفتن مطلب فوق باید دید که آیا سلطانیه از شهرهای مرزی نسبت به جهان کفر محسوب می شد، یا نه؟ اگر اینگونه است در حدود و ثغور کدام مناطق قرار گرفته با کدام سرزمین های غیر اسلامی همجوار می گشت؟

سلطانیه در نیمه راه ابهر و زنجان در وسط جلگه بزرگی که مقسم آب در جهت شرقی و غربی است، قرار دارد که در محدوده سیاسی استان زنجان به فاصله ۳۷ کیلومتری شهر زنجان واقع شده است. اگرچه این شهر از لحاظ همجواری با سرزمین های غیر اسلامی به آسیای صغیر (امپراتوری روم شرقی) در شمال غربی و ارمنستان و گرجستان در شمال، تقریباً نزدیک است ولی در هیچ منبعی به سلطانیه به دید شهر مرزی و پایگاه دفاعی در برابر کفار نگر بسته نشده است. چراکه این شهر جدید التاسیس و در دوره ایلخانان بنیاد نهاده شد. با در نظر گرفتن این موضوع، «تبدیل شدن رباط به خانقاه» (چلبی اوغلو) در سلطانیه بی بنیاد می گردد. سیر تاریخی تکوین شهر سلطانیه نیز بر این استدلال صحه می گذارد. براساس یادداشت های

۱- تاریخ خانقاه در ایران، ص ۷۶-۶۶.

حمداله مستوفی و حافظ ابرو قبل از حمله مغول، در سلطانیه فعلی هیچ گونه اثر ساختمانی نبوده،^۱ این ناحیه شکل مرغزار و چمنزار بوده سلاطین مغول پس از استقرار در ایران و پایتخت قرار دادن تبریز کم کم برای شکار و گذرانیدن ایام تابستان به آن سو روانه می شدند و با برافراشتن چادرها ایام استراحت تابستانی را در آنجا سپری می کردند.^۲ به همین جهت این محل قفقور اولانک یعنی چمنزار یا شکارگاه شاهین نامیده شد.^۳ در زمان ایلخان ارغون «او را داعیه عمارت سلطانیه بر خاطر خطور کرده» خواست شهری بنا کند که آن، شاه بلاد باشد. پس از بررسی و تحقیق آخر الامر موضع قفقور اولنگ.^۴ انتخاب شد.^۵ عمر ارغون به ساخت شهر کفایت نکرده پسرش اولجاتیو آن را به اتمام رسانیده به نام خود منسوب کرد.^۶ طبق این شواهد و مدارک سلطانیه، شهری تازه ساز و به دور از مرزها بود، در نتیجه خانقاه چلبی اوغلو، رباط یا کاروانسرای مرزی^۷ نبوده که مکانی به منظورهی نظامی مورد استفاده قرار گیرد و سپس به خانقاه تبدیل شده باشد، بلکه مجموعه‌ای مُلهم از پلان معماری عقاید و مراتب صوفیه بوده، هر یک از فضاها با عملکردی خاص اجرا شده است: شامل صحن مرکزی و

۱- بعضی از پژوهشگران اسم قدیمی سلطانیه را «شرویاز» یا «شرویان» دانسته‌اند که شهر سلطانیه فعلی با این محل ادغام و یا بر روی آن بنا شده، در حالیکه در محل سلطانیه و حوالی شهر فعلی آثار شهر سازی که بتوان آن را «شرویاز» نامید ملاحظه نمی‌گردد. بنا به استنتاج صاحب کتاب بناهای آرامگاهی استان زنجان «شرویاز» امروزه «ویار» و «ویر» نامیده می‌شود که منطقه مسکونی دیگری در حوالی سلطانیه است (بناهای آرامگاهی استان زنجان، ص ۳۷-۷۰). این استدلال را علی هشترودی در کتاب «سلطانیه» تأیید کرده چنین می‌نویسد: «سلطانیه بر روی شهرویاز ساخته نشده بلکه این قصبه پس از بنای سلطانیه همچنان در جوار آن آباد می‌بوده است» (سلطانیه، علی هشترودی، ص ۶۸).

۲- نزهة القلوب، ۵۶-۵۵.

۳- گزارش موقت طرح مرمت و احیاء خانقاه چلبی اوغلو (طرح میهمانسرای سلطانیه) ج نخست (بخش اول) محمدرضا نیک‌بخت و ... اردیبهشت ۷۹، ص ۱۸.

۴- در مورد ریشه‌یابی «قفقور اولنگ» رش. بناهای آرامگاهی استان زنجان، ص ۷۰-۷۱؛ سلطانیه اثر علی هشترودی، ص ۶۲-۶۴.

۵- خواجه شهاب‌الدین عیدالله بن لطف اله معروف به حافظ ابرو، ذیل جامع التواریخ رشیدی، ص ۸.

۶- نزهة القلوب، ص ۵۵.

۷- گزارش موقت طرح مرمت و احیاء خانقاه چلبی اوغلو، ج نخست (بخش اول)، ص ۲۳.

حجرات که در اضلاع شرقی و غربی قرار گرفته‌اند. واحد نخستین در قسمت ورودی به مرتبه فقرا اختصاص داشته، طالبان جنت مرتبه بعدی این فرقه، در زوایای قسمت ورودی جای می‌گرفته‌اند. حجرات انفرادی صحن مرکزی با دارا بودن درهای کوتاه محل ریاضت و میدان را با توجه به مراتب آنها تشکیل می‌داده است. صحن خانقاه محل سماع جمعی بوده که پیر در وسط و مریدان در گرداگرد آن حلقه می‌زده و بدین ترتیب حلقه ذکر برپا می‌گردیده است.^۱

اما نکته آخری که برای بررسی مانده است اطلاق عنوان و نام «کچه بورک»^۲ در اصطلاح محلی به این خانقاه می‌باشد. بی شک این نام در بردارنده حقیقتی نهفته است که به صورت سینه به سینه تا عصر حاضر انتقال یافته از اعتبار و جایگاه ویژه «کچه بورک» نزد عرفا و متصوفه خاصه طریقت مولویه حکایت دارد. چنانچه سنگ قبرهای پیران مولوی در ترکیه بی‌شبهت به کچه بورک نیست. هوشنگ ثبوتی تحلیلی جالب و تا حدودی منطقی از این موضوع به دست می‌دهد، به گفته او احتمالاً نام این مکان باید «اولی عارف چلبی کچه بورکی» بوده باشد. زیرا در حدود سال‌های ۷۱۶-۷۱۷ هـ ق اولو عارف در دیدار با حیران امیر جی خلیفه شیخ براق بابا در قونیه، ضمن سماع، کلاه خویش را از باب تیمن و تبرک به حیران داده وی نیز این کلاه را بر بالای مزار پیر خود یعنی شیخ براق نهاده احتمالاً به مناسبت وجود کلاه چلبی در این آرامگاه بنای مورد بحث به اسم «اولی عارف چلبی کچه بورکی» نامگذاری شده باشد. البته شکل بنای گنبد نیز در اطلاق این نام بدان شاید بی‌تأثیر نبوده است.^۳

۱- تاریخ زنجان، ص ۱۶۳؛ بناهای آرامگاهی استان زنجان، ص ۵۲-۵۳ گزارش موقت طرح مرمت و احیاء خانقاه چلبی اوغلو، ج نخست، (بخش اول)، ص ۲۷ و ۲۸.

۲- کچه بورک به معنای «کلاه نمدی» است.

۳- بناهای آرامگاهی استان زنجان، ص ۴۷ و ۵۱.

منابع و ماخذ

- ۱- افلاکی، شمس‌الدین احمد، مناقب العارفین به کوشش تحسین یازیچی، ۱۳۶۲، دنیای کتاب، تهران.
- ۲- تاریخ ایران کمبریج از برآمدن سلجوقیان تا فروپاشی دولت ایلخانان، گردآوری جی. آ. بویل ترجمه حسن انوشه، ۱۳۷۹ انتشارات امیرکبیر، تهران.
- ۳- ثبوتی، هوشنگ، بررسی آثار تاریخی سلطانیه، ۱۳۷۰، چاپ ستاره، زنجان.
- ۴- ثبوتی، هوشنگ، تاریخ زنجان، ۱۳۷۷، انتشارات زنگان، زنجان.
- ۵- ثبوتی، هوشنگ، سرزمین زنگان (ج اول) بناهای آرامگاهی استان زنجان، ۱۳۷۷، انتشارات زنگان، زنجان.
- ۶- خوافی، شهاب‌الدین عبدالله بن لطف‌الله بن عبدالرشید معروف به حافظ ابرو، ذیل جامع التواریخ رشیدی به همت خانابا بیانی، ۱۳۱۷، شرکت علمی، تهران.
- ۷- دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه.
- ۸- فرانکلین دی. لوئیس، مولوی دیروز و امروز، شرق و غرب، ترجمه فرهاد فرهمندفر، ۱۳۸۳، نشر ثالث، تهران.
- ۹- قدیمی، مهدی، نگرش جامعه‌شناختی به زمینه‌های اجتماعی پیدایش عرفان، فصلنامه تخصصی عرفان، سال ۴ ش ۱۴، زمستان ۱۳۸۶، زنجان.
- ۱۰- کاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد، تاریخ اولجایتو به کوشش مهین همبلی، ۱۳۴۸، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.
- ۱۱- کیانی (میرا)، محسن، تاریخ خانقاه در ایران، ۱۳۸۰، انتشارات طهوری، تهران.
- ۱۲- گزارش موقت طرح مرمت و احیاء خانقاه چلبی اوغلو (طرح میهمانسرای سلطانیه)، ۳ ج، محمدرضا نیکبخت و ...، سال ۱۳۷۹ موجود در کتابخانه میراث فرهنگی زنجان.
- ۱۳- گول پینارلی، عبدالباقی، مولویه بعد از مولانا، ترجمه توفیق سبحانی، ۱۳۶۶، کیهان، تهران.
- ۱۴- مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۲ از مجلد اول، ۱۹۹۲ م. / ۱۴۱۲ ه. ق. دارالتراث العربی - بیروت لبنان.
- ۱۵- مخلصی، محمدعلی، جغرافیای تاریخی سلطانیه، ۱۳۶۹، چاپخانه عرفان.

- ۱۶- «مرمت ابنیه خانقاه چلبی اوغلی» تحقیق دانشجویان دانشگاه معماری و شهرسازی، ریحانه زاهدی، تمنا وکیلی و مریم ابراهیمی، نیم سال اول ۷۹ - ۷۸ موجود در کتابخانه میراث فرهنگی زنجان.
- ۱۷- مستوفی قزوینی، حمداله بن ابی بکر، نزهه القلوب به تصحیح گای لیسترانج، ۱۳۶۲، نشر دنیای کتاب، تهران.
- ۱۸- ویلبر، دونالد ن، معماری اسلامی ایران در دوره ایلخانان ترجمه عبدالله فریار، ۱۳۶۵، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران.
- ۱۹- هشترودی، علی، سلطانیه، ۱۳۸۱، انتشارات ترفند، تهران.